

راهپیمائی سنندج - مریوان و نگاهی به گفته‌های زنده‌یاد امیر حسن پور در این رابطه

در گذشت زود هنگام و تاسف‌بار مبارز راه آزادی و سوسیالیسم، امیر حسن پور، تقریباً مصادف بود با سی و هشتمین سالگرد اتفاقات و حرکات دوران پرتلاطم تابستان سال ۵۸ در مریوان و از آن جمله راهپیمائی اعتراضی سنندج - مریوان. این همزمانی به سهم خود سبب شد که گفته‌هایی از کاک امیر که پیرامون این حرکت در رسانه‌های گوناگون مطرح ساخته بود دوباره اینجا و آنجا رسانه‌ای شود و اینجانب نیز تا حدودی تصادفی، آن مطالبی از ایشان در این رابطه را که قبلاً ندیده بودم مطالعه کنم. آنچه مرا وادار به نوشتن سطور زیر میکند وجود برخی نارسائیه‌ها و اشتباهات در اطلاعات ارائه‌شده از سوی ایشان و خواه‌ناخواه القای بعضی برداشتهای نامتناسب با واقعیاتی است که اینجانب - همچون بسیاری دیگر - از اولین لحظات تا به آخر در آنها حضور داشته‌ام. از آنجا که نه عمر ما را نیز بقایی هست و نه روزگار بازیگر را وفایی، بهتر آن دیدم اقتضای ضرورت را بر محظورات ترجیح داده و ارائه مختصر توضیحات خود را به ماهها و سالهای بعد موکول نکنم.

منبعی که من در اینجا به آن مراجعه کرده‌ام، گفتگویی است که در «تریبون زمانه» آمده است (برای دیدن تمام مصاحبه توصیه میکنم به منبع ذکر شده مراجعه کنید)^(۱). در ابتدا قبل از موضوع راهپیمائی، از ایشان در باره «شیوه شکل‌گیری و ضرورت‌های ایجاد "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" در سنندج» سؤال میشود. ایشان پاسخ میدهند:

«جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب یکی از مجموعه جمعیهائی بود که بلافاصله بعد از سقوط رژیم در کردستان تأسیس شد. تا جایی که به خاطر دارم، اولین جمعیت در مهاباد بوجود آمد و بعد در بقیه شهرهای کردستان این جمعیتها تشکیل شد. ضرورت ایجاد این جمعیتها در این بود که عده‌ای از فعالین احزاب سیاسی چپ مثل کومله، اتحادیه کمونیستها و... به این نتیجه رسیده بودند که یک تشکیلات دموکراتیک ایجاد کنند تا فعالین حزبی علاوه بر اینکه به کارهای دموکراتیک بپردازند برای افرادی که غیر حزبی هستند جایی نیز باشد. (و در ادامه توضیحاتی میدهد که کاملاً درستند)... (خطوط تأکید و پرانتزها همه جا از من است)

و سپس در پاسخ به سؤال «فکر ایجاد این جمعیتها از طرف چه شخص یا جریانی بود...» میگویند: «تا جایی که به یاد دارم و بعد هم می‌پرسیدم، اولین جمعیت در مهاباد به نام "جمعیت راه رهایی زحمتکشانش" تشکیل شد. این جمعیت بیشتر نتیجه بحث و مذاکره و پیشنهادی بین "صلاح‌الدین شمس برهان" از اتحادیه کمونیستهای ایران و رفقای کومله بوده است...».

چند سال قبل اینجانب در پاسخ به سؤالاتی راجع به جمعیتها (که از سوی "اردلان باستانی" مطرح شده بود و در سایت "ریباز کومله" موجود است) گفته بودم «فکر میکنم پس از تشکیل "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" سنندج بود که در سایر شهرهای کردستان نیز جمعیت‌هایی با همین محتوا و ماهیت اما با اسامی کم و بیش

متفاوت و با عناوین گُردی تشکیل شدند». اما با اطلاعاتی که بعداً از برخی از دست‌اندرکاران جمعیت مهاباد بدست آوردم معلوم شد که هر دو جمعیت مهاباد و سنندج تقریباً همزمان تشکیل شده‌اند (یکی دو سه روز پس از قیام ۲۲ بهمن). بدیهی است که من به هیچوجه مشکلی با این قضیه که جمعیتها در کدام یک از شهرهای کوردستان زودتر یا دیرتر تشکیل شدند ندارم (ایکاش همه آنها همزمان تشکیل میشدند). آنچه مشکل‌ساز است سخنان دوپهلوی، شبهه برانگیز و جهت‌داری است (شاید ناخودآگاه، شاید ناشی از فراموشکاری) که اتحادیه کمونیستها را یکی از پایه‌ها و وزنه‌های اصلی جمعیتهای کوردستان می‌نمایاند. و در همان حال پیش‌انداختن تشکیل جمعیت مهاباد ("جمعیت راه‌رهای زحمتکشان کردستان ایران") در سخنان کاک امیر در خدمت این نیز هست که اتحادیه کمونیستها همچون مبتکر و پیشنهاد دهنده‌ی تمام جمعیتهای کوردستان به حساب آید؛ زیرا علاوه بر آنکه این جمعیت (همچون جمعیت سنندج) تقریباً بلافاصله پس از قیام تشکیل شد، بر حسب اتفاق تنها جمعیتی نیز هست که در آن یکی از اعضای اتحادیه کمونیستها در جمع اولیه آن حضور دارد.

اما تا آنجا که اینجانب پرسیده‌ام و اطلاع دارم تصویر فوق‌الذکر (بفرض اینکه برداشت من از گفته‌های ایشان درست باشد) بهیچوجه با واقعیت منطبق نیست. اولاً، تشکیل هیچکدام از جمعیتها بر اساس گفتگو و توافق بین احزاب و سازمانها و از آن میان بین کومه‌له و اتحادیه کمونیستها نبود. ثانیاً، تا آنجا که من میدانم تنها سه نفر از اتحادیه کمونیستها و هر کدام پس از مدتی که از تشکیل جمعیت سنندج گذشته بود، در این جمعیت حضور پیدا کردند (با ابراز قدردانی و احترام اینجانب نسبت به حضورشان). خود کاک امیر دو سه ماه (تاریخ دقیق را نمیدانم) پس از شروع کار، به همکاری با جمعیت سنندج روی آورد و آنهم نه همچون بسیاری از ما که تمام وقت و شبانه‌روز در آنجا فعال بودیم بلکه بصورت متناوب و گاه‌بگاه. ثالثاً، تا آنجا که من از بعضی از اعضا و فعالین آنزمان کومه‌له که جمعیت مهاباد را تشکیل دادند پرسیده‌ام زنده‌یاد صلاح‌الدین شمس برهان (که بعدها بدست نیروهای آزادی‌گش محلی ترور شد) پیشنهاد دهنده‌ی تشکیل جمعیت مهاباد نبوده و پس از شرکت در چند جلسه اولیه، به فعالیت در جمعیت نیز ادامه نداده است. چهارم، از هیچکس نیز نشنیده‌ام که اعضای اتحادیه کمونیستها در هیچکدام از جمعیتهای دیگر شهرهای کوردستان بوده باشند.

{همینجا از فرصت استفاده کرده از رفقای مطلع تقاضا میکنم که زحمت کشیده، اسامی و دیگر مشخصات ضروری اعضا و فعالین اولیه جمعیتها را که خود در آنها حضور داشته‌اند در بخش کامنتهای صفحه فیس‌بوک اینجانب (یا هر نحو دیگری که مناسب میدانند) بنویسند تا برای ثبت در تاریخ، نتیجه را - بصورت کامل و تصحیح‌نهایی شده - در یکجا جمع کنیم. برای نمونه اینجانب خود اسامی تعدادی از اعضای اولیه‌ی جمعیتهای مهاباد و سقز را ذکر میکنم: "جمعیت راه‌رهای زحمتکشان کردستان ایران" در مهاباد (جعفر حسن پور، محمد مصری، خلیل بلوری، سلیمان خرمی، صلاح شمس برهان، علی آشناگر، فاروق مدرسی و ...). "جمعیت طرفدار زحمتکشان و دفاع از حقوق ملی خلق کرد" سقز که در اواخر اسفند سال ۵۷

تشکیل شد (یحیی خاتونی، عطا قرآنی، احمد اسکندری، رحیم فیض الله بیگی، عزیز رضایی، محمود کیوان، یحیی دونداری، ح. ب.، اسماعیل مولودی و ...).

راهپیمایی سنندج - مریوان

در پاسخ به سؤالات مربوط به راهپیمایی، متأسفانه اشتباهات و ایرادات و نواقص بسیاری وجود دارد که ذیلاً سعی میکنم یک به یک آنها را مورد بررسی قرار دهم (همراه با تقاضا از همه دوستان برای تکمیل و یا تصحیح مطالب درج شده). از کاک امیر سؤال میشود:

در حمایت از کوچ مردم مریوان که در تابستان سال ۵۸ صورت گرفت، مردم شهر سنندج دست به یک راهپیمایی در مسافت بین این دو شهر میزنند. شما به عنوان کسی که از اعضای اصلی و از سازمان دهندگان راهپیمایی در شهر سنندج بودید، حال و هوا و وضعیت سیاسی آن موقع شهر سنندج را چگونه دیدید که مجاب شدید دست به این راهپیمایی بزنید؟ اساساً فکر چنین کاری چگونه شکل گرفت؟

پاسخ - "مسأله اصلی و خیلی فوری این بود که ما در جمعیت سنندج برنامه وسیعی راه انداختیم که برای مردم مریوان کمک جمع آوری کنیم و به آن شهر بفرستیم. مقدار زیادی کمک جمع شد که چند نفر به همراه یک کامیون آن را به شهر مریوان برده بودند و جلو پادگان مریوان که رد میشوند آنان را دستگیر میکنند. مسأله اصلی این بود که اینها آزاد بشوند. همه ما در جمعیت در فکر این بودیم که چکار کنیم که این دستگیرشدگان آزاد شوند. در جمعیت قرار بود جلسه‌ای تشکیل شود که تصمیم بگیریم، من قبل از جلسه راجع به این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که در خود منطقه باید یک مبارزه توده‌ای وسیع شکل بگیرد و از طریق این مبارزه توده‌ای به پادگان مریوان و رژیم فشار بیاوریم که دستگیرشدگان را آزاد کنند. ابتدا این فکر را با یکی از اعضای کمیته انجمن بنام «کاک ناصح مردوخی» در میان گذاشتم که فوری پیشنهاد را قبول کرد، بعد با یکی دیگر از اعضای کمیته صحبت کردم، او هم بلادرنگ پذیرفت."

سپس سؤال میشود: علت چه بود که چنین فکری در آن شرایط به نظر شما رسید؟ این حاصل تجربه کاری شما بود، حاصل مطالعات بود یا اینکه فضا را اینگونه تشخیص دادید که برای حرکتی مردمی آماده است؟

پاسخ - "راستش نتیجه اطلاعات و تأثیراتی بود که مبارزه مردم ویتنام و چین و کشورهای دیگر مخصوصاً «جنبش ظفار» در عمان در من بوجود آورده بود... این تجارب خیلی برای من مطرح بود و دلم میخواست که در کردستان ما این نوع مبارزات را دنبال کنیم. در این فکر بودم که مبارزه باید توده‌ای شود... می باید کار بزرگی در حد عملی که خود مردم مریوان انجام داده بودند و به خارج شهر رفته بودند انجام میدادیم... در جلسه بجز

یک نفر همه با این تصمیم موافق بودند. منتهی در جلسه برنامه‌ای که من پیشنهاد کرده بودم کمی محدود شد. پیشنهاد من این بود که از همه شهرهای کردستان باید راهپیمایی شروع شود...

۱- دستگیری آن "چند نفر" (که کاک امیر خود بعداً به درستی میگوید ۱۶ نفر) بهیچوجه نه ربطی به ارسال کمک به مریوان داشت و نه بدان صورت بود که کاک امیر توضیح داده است. این ۱۶ نفر در واقع دو گروه هشت نفره کاملاً متفاوت بودند که هر کدام مستقل از دیگری به اسارت درآمده بودند؛ یک گروه از حزب دموکرات که جداگانه دستگیر شده و دیگری هشت نفر از اعضا و فعالین کومه‌له و جمعیت بودند که (نه در ارتباط با مأموریتی از جانب جمعیت) کمی از غروب گذشته از جاده مقابل پادگان بطرف سنندج حرکت میکنند اما از ترس به کمین افتادن برمیگردند و اتفاقاً در حین برگشت و هنگام تاریکی هوا دستگیر میشوند. [اسامی آنها: حمید فرشچی، کریم نظری، عبه (جمال) خالدیان، ساعد و طندوست (یک اسلحه کمری همراه داشت)، فرهاد صدیق‌زاده، رئوف روحانی، فریدون غلام‌ویسی و طاهر...].

۲- من تصور نمیکنم برای راه‌اندازی "یک مبارزه توده‌ای وسیع" نیاز به آنهمه "فکر کردن" و "نتیجه‌گیری" از جانب کاک امیر بوده باشد. چرا که اتکا به توده‌های مردم و کوشش در جهت ارتقاء مبارزه آنها، برای فعالین کومه‌له و جمعیتها در سراسر کردستان بصورت امری غریزی درآمده بود و گر نه چگونه ممکنست پیشنهادی با آن سرعت مورد قبول همگان قرار گیرد؟ منباب مثال (نمونه‌ای که کاک امیر در همین مصاحبه به آن اشاره‌ای دارد) روزی که ملا احمد مفتی‌زاده در جهت اجرای منویات رژیم، به تحریک و بسیج اهالی پرداخت و فرمان "جهاد علیه کمونیستها" یعنی حمله به مقر جمعیت و سازمان فدائیان خلق در صبح روز بعد را صادر نمود، تعداد زیادی از ما (هنگامیکه کاک امیر در جمعیت نبود) شب را نخوابیدیم و به پیشنهاد اینجانب من و یک رفیق دیگر به مقر چریکهای فدایی رفتیم. توافق برای مقابله حاصل شد. طی اعلامیه مشترکی که سریعاً نوشتیم و تکثیر کردیم، به مردم فراخوان دادیم که از ساعت هفت صبح برای مقابله با توطئه مفتی‌زاده در برابر مقر جمعیت گرد آیند (زیرا مسیر بگونه‌ای بود که مهاجمین ابتدا به مقر جمعیت میرسیدند). ساعت حدود چهار و پنج صبح اعلامیه را در بسیاری از نقاط شهر پخش کردیم. چند هزار نفر در همان صبح زود در محوطه اطراف جمعیت گرد آمدند و طبق قراری که گذاشته بودیم مظفر محمدی سخنانی رو به مردم ایراد کرد و... بدین ترتیب تیر جماعت مفتی‌زاده به سنگ خورد و جرأت اجرای توطئه خود را نیافتند و مجبور گشتند تا موعد فرمان جهاد امام زمانشان خمینی جنایتکار در ۲۸ مرداد به انتظار بنشینند.

۳- کاک امیر در کل مصاحبه خود، از میان تمام فعالان یا شرکت‌کنندگان راهپیمایی تنها نام یکنفر را ذکر میکند، آنهم متأسفانه به اشتباه. زیرا آن کسی که ایشان اولین بار پیشنهاد خود را با او مطرح نمود اینجانب بودم نه

زنده‌یاد ناصح مردوخ (من در نگرانی از اینکه مبادا حافظه‌ام اشتباه کند سال گذشته از یکی از کسانی که حتی یکروز هم در جمعیت غیبت نداشت در این باره سؤال کردم؛ ایشان گفتند که اتفاقاً در آنروز کاک ناصح اصلاً در جمعیت حضور نداشت). من صحنه را خوب بخاطر دارم: روزی در اوائل مرداد ۵۸ - تاریخ دقیق را نمیدانم اما پس از کوچ اعتراضی مردم به "کانی میران" - بود و فعالین جمعیت در تب و تاب انجام پشتیبانی‌های لازم از مقاومت مردم مریوان، با کاک امیر در پیاده‌رو بین خیابان و مقر جمعیت در این باره صحبت میکردیم که خبر دستگیری گروهی که ساعد و تندوست همراهشان بود را به ما دادند. هر دو احساس خطر کردیم و من رو به کاک امیر پرسیدم چه اقدامی بنظرت میرسد؟ پاسخ داد دعوت به راهپیمایی چطور است؟ گفتم عالی است. در کمترین فاصله زمانی پس از این مکالمه بود که جلسه‌ای عمومی با حضور تمام اعضای حاضر در جمعیت برگزار کردیم و همه بلا استثنا موافق این حرکت بودند هم برای آزادی دستگیر شدگان و هم در پشتیبانی از اعتراضات و خواسته‌های مردم مریوان (زنده‌یاد کاک صدیق کمانگر از مدتی قبل به دلیل خطر ترور از سوی مزدوران رژیم اسلامی و دیگر مشغله‌های سیاسی، کمتر به جمعیت می‌آمد).

اینجانب بدلائل عدیده هیچگاه مجال اینرا نیافتم که گزارش جامعی در باره این راهپیمایی ارائه کنم^(۲) اما در تمام این سالها هرگاه گفتگوئی بین من و دیگران در این رابطه پیش آمده بلا استثنا گفته‌ام که کاک امیر پیشنهاددهنده بود؛ از آن جمله در گفتگو با ملکه مصطفی سلطانی (که در کتاب «کاک فؤاد مصطفی سلطانی - بیوگرافی، آرمانها و چگونگی جانباختنش» آمده) و هنگامیکه کاک امیر هنوز در قید حیات بود. اما در همین گفتگو نارضایتی خود را از نحوه شرح قضایا از سوی کاک امیر نیز ابراز داشته‌ام. منظور نظرم مصاحبه‌ای بود که کاک امیر با سایت «پرسپکتیو» انجام داده و در آنجا نیز مشابه نقل قولهایی که فوقاً ذکر شد پیشنهاد خود را به تأثیر گرفتن از راهپیمایی طولانی مدت چین و از این قبیل مربوط ساخته بود. در حالیکه اگر به نحوی از انحا بتوان مشابهتی بین مقاومت مسلحانه خلق کورد با مبارزات مسلحانه آن کشورها پیدا کرد، در این حرکت مورد بحث ما چنین مشابهتی اصلاً وجود ندارد. زیرا اینجا ما با یک اعتراض و حرکت مدنی سر و کار داریم نه یک جنگ مسلحانه. از همین رو بود که در آن جلسه عمومی، برای «اقناع» فعالینی که پس از قیام نیز با تمام وجود به امر «دفاع از آزادی و انقلاب» برخاسته و تجربیات گرانها اندوخته بودند نه تنها هیچ صرف انرژی‌ای لازم نبود بلکه شرح و بسط مبارزات مردمان چین و ویتنام و غیره نیز ضرورتی نیافت و همانطور که کاک امیر خودش اشاره کرده (و در نقل قول آمده) است توجه به همان الگوی کوچ مردم مریوان کافی بود. آنچه لازم بود بحث شود از یکسو بررسی خطرات احتمالی و از سوی دیگر طرح اولین اقدامات عملی بود؛ که در مسأله اول کاک امیر حتی سؤال بعضی از حاضرین جلسه در باره احتمال حمله دشمن را (که ناشی از احساس مسئولیت بود) ضعف سؤال کننده به حساب می‌آورد و در پاسخ به پرسش مصاحبه‌کننده راجع به این قضیه به سادگی میگوید

«فکر می‌کردم از این لحاظ کوچکترین خطری نیست». تا آنجا که اینجانب بیاد دارم برآیند ارزیابی‌ها نه بر اساس این گفته کاک امیر بلکه براین مبنا بود که در شرایط آن روزها بیشترین احتمال ممکن، حملات ایدائی مسلحانه از سوی نیروهای «قیاده موقت» (و تا حدی هم افراد مسلح مفتی زاده) برای پراکنده ساختن راهپیمایان بود. هم از اینرو و برای متفی ساختن چنین احتمالی بود که حضور نیروی مسلحی در مسیر راهپیمایی را منظور کردیم.

در مورد "محدود شدن برنامه پیشنهادی" ایشان نیز، قضیه بدانگونه نبود که کاک امیر القا میکند. کسی مخالف راهپیمایی از دیگر شهرهای کوردستان نبود بلکه مخالفت در همزمان ساختن آنها به قیمت تأخیر در راهپیمایی سنندج - مریوان بود. زیرا هنوز جمعیتها دارای آنچنان هماهنگی روزانه و مرکزیت واحد نشده بودند که چنان همزمانی سریعی امکان‌پذیر باشد و هرگونه تأخیری ممکن بود سرنوشت ۱۶ زندانی را طور دیگری رقم بزند. و دیدیم طولی نکشید(پس از حدود دو روز) بدون اینکه کسی "باید و نباید"ی به دیگر جمعیتها بگوید راهپیمایی از دیگر شهرها نیز آغاز گشت(و حتی در بعضی شرایط بهتر این نیست که انسان همه تیرهایش را همزمان بسوی دشمن شلیک نکند؟).

۴- در هر حال بحث بر سر خطوط کلی اقدامات لازم را ادامه دادیم، از آن جمله ارتباط با فدائیان خلق و جلب مشارکت آنها(احتمالاً انجام آنرا به اینجانب سپردند). آنها نیز آمادگی خود را اعلام نمودند و بر سر چگونگی فراخوان و تاریخ شروع راهپیمایی به توافق رسیدیم(گرچه ما در صورت عدم مشارکت آنها، بازهم برنامه خود را اجرا میکردیم). کاک امیر در توضیحات خود هیچ اشاره‌ای به همکاری و شرکت سازمان فدائیان خلق نمیکند. پس از این توافق، سریعاً کمیته‌ای پنج نفره برای مرکزیت دادن به همه امور مربوط به راهپیمایی ایجاد کردیم. نام آن «کمیته هماهنگی» و اعضای آن سه نفر از جمعیت(امیر حسن پور، مظفر محمدی و شعیب زکریائی) و دو نفر از سازمان فدائیان خلق بودند(نام آنها را متأسفانه فراموش کرده‌ام. در نتیجه پرسش از تعدادی از دوستان میتوانم بگویم به احتمال زیاد حرف اول اسامی شان ع. و ج. بود. امیدوارم از تیغ رژیم اسلامی جان بدر برده باشند)..... پس از آن، اعلامیه فراخوان به تظاهرات و انجام راهپیمایی را نوشته و در سطح شهر پخش کردیم(نه متن آنرا در جایی سراغ دارم و نه بخاطر دارم که آیا اعلامیه مشترک بود یا اینکه هر کدام جداگانه اعلامیه صادر کردیم). روز آغاز حرکت به احتمال زیاد پنجم مرداد بود. از سوی استاندار کوردستان پیغام آمد که برنامه خود را یک روز عقب بیندازیم؛ قبول نکردیم.

سؤال میشود: از حال و هوای راهپیمایی مردم سنندج زمانی که شروع به حرکت کردید بگوئید. چند نفر و از چه طیفهایی

بودید؟

پاسخ - "صبح که در میدان جمع شدیم جمعیتی در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر بودیم که خیلی متنوع بود... هم زنها شرکت داشتند هم مردها... منتها در پایان روز عده ما خیلی زیاد شده بود، به هزار نفر رسیده بود. مردم سندج فوری فهمیدند، خبر خیلی زود در شهر پخش شد" ... (و در تداوم سؤال و جوابها میگویند:) "وقتی که ما به دوروه رسیدیم حدود هشت، نه، ده هزار نفر بودیم". در ادامه گفتگو تعداد راهپیمایان بطور تلویحی بسیار بیشتر میشود و اینکه گویا قرار بوده جلو پادگان مریوان نیز تحصن کنیم:

شما هدف فوریتان از این راهپیمایی این بوده است که آن ۱۶ نفر را آزاد کنید (کاک امیر در جای دیگر بدرستی گفته است که هدف ما پشتیبانی از متحصنین مریوان نیز بود)، یک شب قبل از اینکه شما به پادگان برسید، شورای شهر سندج به پادگان می‌رود و با چمران که آنجا حضور داشته مذاکره میکند و نهایتاً آن ۱۶ نفر قبل از اینکه شما به پادگان برسید آزاد میشوند... تهدید شما به تحصن جلو پادگان مریوان چقدر تأثیر داشت؟ با توجه به اینکه آنگونه که خودتان گفتید جمعیت راهپیمایان سندج هنگامی که به پادگان مریوان نزدیک شده بود، حدود ده تا پانزده هزار نفر بوده است

کاک امیر در پاسخ، توضیحاتی در مورد ترس رژیم از اوجگیری مبارزه در ایران و کردستان مطرح میکند که علی‌العموم ناصحیح نیستند و سر آخر میگوید "اینست که در این شرایط رژیم اصلاً نمی‌توانست غیر از این (یعنی آزاد کردن دستگیرشدگان) کاری بکند"

۵ - متأسفانه اعداد و ارقامی که ذکر شده‌اند هیچکدام واقعی (و یا نزدیک به واقعی هم) نیستند. موج عظیم انسانهایی که ابتدا (قبل از خروج از شهر) در خیابانهای شهر حضور یافته و در صفوف تظاهرات شرکت کردند نه ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر بلکه چند ده هزار نفر و بنا به تخمینی که همان روز در ذهن اینجانب ثبت شده قریب به سی هزار نفر بود. من پس از آزاد شدن از زندان (نیمه دوم آذر ۵۷)، بلا استثنا در تمام تظاهرات‌ها چه قبل از سقوط رژیم پهلوی و چه پس از آن شرکت داشته‌ام و این تا آن هنگام اگر نگویم بزرگترین، ولی یکی از بزرگترین تظاهراتی بود که پس از قیام علیه رژیم اسلامی انجام گرفت. گویی مردم خطر را حس کرده بودند؛ خطر حمله قریب‌الوقوع راهزنان فاشیست و تشنه بخون حکومت اسلامی را. بدیهی است که همه تظاهرکنندگان نمیتوانستند در راهپیمایی شرکت کنند ولی همین مشایعت و اعلام پشتیبانی از راهپیمایی قوت قلب بزرگی برای ما و اخطار جدی و مهمی به دشمنان خلق بود.

همینکه از شهر خارج شدیم و آخرین صفوف جمع راهپیمایان مشخص گشت، به پیشنهاد اینجانب تمام جمعیت به گروههای چندده نفره (به اختیار خود گروهها) تقسیم شدند و هر کدام مسئولی که موظف به دانستن اسامی اعضای گروه باشد تعیین کردند. زنان نیز در صفوف مقدم راهپیمایان قرار گرفتند. البته این امر به نوعی خودبخودی صورت پذیرفت، بدون اینکه کسی آگاهانه قصد زنانه مردانه کردن صفوف را داشته باشد. پس از

مدتی اینجانب با توجه به تعداد گروهها و جمعیت تقریبی هر کدام از آنها تخمین زدم که کل تعداد راهپیمایان باید حدود دو هزار (۲۰۰۰) نفر باشد. متأسفانه ما به مثابه "کمیتة هماهنگی" به این امر نپرداختیم، با اینحال من مطمئنم که عدد ۲۰۰۰ (شاید با خطای پنج درصد) صحیحترین تعداد نفرات راهپیمایان است که در نزدیکی مریوان با آمدن استقبال کنندگان به حدود ۲۵۰۰ نفر (و یا حداکثر ۳۰۰۰ نفر) رسید. یعنی تا آنجا که به اطلاعات اینجانب مربوط می‌شود، تعداد ۱۰۰۰ نفر اولیه‌ای که کاک امیر ارائه می‌دهد نصف تعداد واقعی و آمار ده‌هزار و پانزده‌هزار نفره بعدی نیز بسیار مبالغه‌آمیزند (یقیناً غیر عمد و ناشی از فراموشکاری یا تکیه به آمار ناصحیح منتشره از سوی برخی روزنامه‌ها).

شرکت زنان در این راهپیمایی پدیده‌ای دارای ارزش تاریخی است و حضورشان - چه در این حرکت و چه در دیگر عرصه‌ها - همچون تیر دیگری در چشم اهریمنان حاکمیت اسلامی بود. متأسفانه نه اینجانب و نه دوستان - اعم از زن و مرد - شرکت‌کننده‌ای که از آنها سؤال کرده‌ام حتی تعداد تقریبی زنان را نمیدانیم؛ فقط میدانیم که "تعدادشان زیاد بود". لذا من در اینجا اسامی تعدادی از زنان شرکت‌کننده را می‌آورم به این امید که لیست اسامی بتدریج تکمیل گردد و یا اینکه کسانی حداقل بتوانند تعداد زنان شرکت‌کننده را بخاطر آورند. سه نفر از مسن‌ترها:

- عذرا آدمی مشهور به آجاجی، مادر گلچینی‌ها از آن جمله زنده‌یاد علی (صلاح) گلچینی
- فرخنده (مریم) لطف‌الله‌نژادیان، مادر زنده‌یاد حبیب لطف‌اللهی و خواهر زنده‌یادان دکتر فتح‌الله، یدالله و حسین لطف‌الله‌نژادیان.

- فائزه مدرس، خواهر زنده‌یاد مسعود و مادر زنده‌یادان فریبا و حمید فرشچی.
سایرین بترتیب حروف الفبا:

- مریم افراسیاب‌پور - پروین پیشیاری - گلاویژ پیشیاری - گلی پیشیاری - فاطمه حکیمی - فرشته حکیمی - نگار حکیمی - ژیلا حیدری - شهلا حیدری - شهین حیدری - ایران خاکباز - پروین رحیمی - مهین رحیمی - نسرین رحیمی - فائزه رضائی - نسرین زکریائی - پرشنگ فاطمی - فریال فرشچی - فرزانه قطبی - فهیمه قطبی - رضوان کنعانیان - ماهرخ کنعانیان - مهری کنعانیان - پرشنگ لطف‌اللهی - شب‌بو لطف‌اللهی - شیدا معمارپور - عطیه معمارپور - ثریا ندیم‌پور - فوزیه نصرت‌پور - شهین وطن‌دوست - عزیزه وطن‌دوست - نادره ویس محمدی - ناهید ویس محمدی - پ. آ. - ف. ف. - ک. ث. - ... و ...

پس از مدتی که از شهر دور شدیم، پیشمرگان مسلحی که وظیفه تأمین امنیت راهپیمایان را بعهدہ گرفته بودند در کوهها و بلندبهای اطراف مسیر ظاهر شدند. اسامی بعضی از آنان بدین قرار است: محمد مائی (که بعدها به

کاک شوان مشهور شد) بعنوان فرمانده - علی (صلاح) گلچینی - خالد رحمتی - محسن فرومند - عزیز حق جو - حبیب لطف‌اللهی - خسرو حسن‌پور - علا میرکی - حبیب گویلی (کیلانہ) - عباس مسعودی - و ...

۶ - جاده سنندج بطرف مریوان پس از چندده کیلومتر به یک دوراهی میرسد، یکی بسوی گردنه "گاران" که از مقابل پادگان مریوان میگذرد و دیگری مسیر "نگل" و "سروآباد" (سه‌ولوا) که اندکی طولانی‌تر است؛ ما مسیر دوم را انتخاب کردیم. یعنی برخلاف گفته کاک امیر قرار بر این نبود حتی از کنار پادگان عبور کنیم چه رسد به اینکه به تحصن در جلو پادگان دست بزنیم. بنظر میرسد کاک امیر برخلاف تحلیلهای انجام‌شده و تصمیمات گرفته‌شده در جمعیت، شخصاً علاقمند به انجام چنین کاری بوده باشد و بهمین دلیل بود که پس از طی چندصد متر از مسیر دوم، در حالیکه از فاصله‌ای بیست سی قدمی مرا همچون فرد «خطاکار» به دو نماینده سازمان فدائیان خلق نشان میداد، آنها را بسوی اینجانب راهنمایی کرد. آنها نیز با لحنی نه‌چندان ملایم و با اصرار به لزوم تعویض مسیر، به من اعتراض کردند که «شما به این دلیل چنین مسیری را انتخاب کرده‌اید که کومه‌له در این منطقه نفوذش بیشتر است و میخواهید از اینطریق برای سازمان خود بهره‌برداری تبلیغاتی بکنید». در پاسخ به آرامی توضیح دادم که: اولاً اگر منظور بهره‌برداری تبلیغی برای کومه‌له باشد، منطقی حکم میکند که نه این راه بلکه مسیر دیگر را انتخاب کنیم تا در آنجا هم نفوذمان افزایش یابد. ثانیاً این حرکت ما کاری است توده‌ای و فراحزبی و همچنانکه می‌بینید در طول راهپیمائی هیچکس شعاری به نفع کومه‌له یا سازمان شما و غیره نمیدهد و ثالثاً از همه اینها گذشته، در این وضع بحرانی و پرخطر که سران رژیم هر لحظه در پی توطئه تازه‌ای هستند فکر نمیکنید حضور راه‌پیمایان در کنار پادگان را بعنوان «حمله ضدانقلاب» در بوق کنند و با استفاده از چنین مستمسکی ضربه جبران‌ناپذیری به ما بزنند؟ این حرکت اعتراضی ما یک حرکت سیاسی مردمی و مسالمت‌آمیز است در حالیکه رفتن بسوی پادگان حتی اگر یک نفر مسلح هم در صفوف ما نباشد میتواند از سوی دشمن بعنوان طرح حمله به پادگان مورد سوءاستفاده قرار گیرد و صف راه‌پیمایان را همچون طعمه‌ای حاضر و آماده برای به‌گروگان گرفتن بحساب آورد و ... آنها پس از این گفتگو اصراری بر موضع پیشین خود نکردند و راهپیمائی در همان مسیر رو به آبادی "نگل" ادامه یافت.

اکثریت قریب به اتفاق راهپیمایان از بخش چپ و پیشتاز مبارزات سیاسی و اجتماعی بودند. اخلاقیات و رفتار و احساس مسئولیت و از خودگذشتگی در کل صفوف راهپیمایان (و قطعاً در میان راهپیمایان از دیگر شهرهای کوردستان نیز) به سهم خود حکایت از خصوصیات نسلی داشت که بر نقش آزادیخواهانه و پرنرج خویش در مبارزه علیه رژیم ضد مردمی شاه آگاه بود و هم اینکه نمی‌خواست در برابر اهریمنان تازه بدوران رسیده نیز سر خم کند. این بود که هر کس - بدون هیچ چشم‌داشتی و بدون اینکه منتظر امر و نهی و تأیید و تشویقی از جانب

هیچ مرجعی باشد - هر چه در توان داشت و هر ابتکاری بنظرش میرسید را بعمل در می آورد: طولی نکشید که یک کمیته تدارکات تشکیل شد (نوروز گنجی، کمال قطبی، هوشنگ ختمی، ن. ص.، ه. و.). جمع مزبور کار تبلیغی در روستاهای اطراف و جمع آوری و آماده سازی مواد غذایی و تقسیم آن بین راه پیمایان را بعهده داشت. کمال رحیمیان با اتومبیل و موتور برق سیارش به ابتکار خود، مسئول تأمین روشنایی محل استقرار شبانه راه پیمایان، نصب بلند گو و پخش سرودهای شورانگیز بود. فریدون (وریا) ناظری و کامبیز قبادی نیز بوسیله اتومبیل به روستاهای اطراف رفته به تبلیغ در مورد علت و اهداف راهپیمایی میپرداختند. آمبولانسی به رانندگی شکرالله (که به ابتکار خود و یقیناً با تأیید کارکنان بیمارستان به یاری شتافته بود) دائماً در حال گشت بود تا اگر کسانی دچار مشکلی جسمی میشدند آنها را به بیمارستان (سندج یا میوان) برساند.... و....

در چنین شرایطی برای "کمیته هماهنگی" نیز کارهایی که برای انجام آن با مشکلی برخورد کند پیش نیامد... در روز اول خانم دوربین بدست ناشناسی را که مرتب مشغول عکس گرفتن بود نزد ما آوردند. کاملاً معلوم بود مأمور اطلاعات رژیم است و با آگاهی کامل بر اینکه دستش رو شده دستپاچه و مبهوت به ما مینگریست. ما فقط فیلمهایش را ضبط نمودیم و عذرش را خواستیم... یکی از کارهای ما تعیین محل استقرار شبانه راهپیمایان بود که با توجه به سرعت حرکت و مناسب بودن محل در این باره تصمیم می گرفتیم (رفتن و برگشتن با استفاده از اتومبیل بود و بنابراین در طول کل راه جمعاً سه چهار ساعت کمتر از دیگران پیاده روی کردیم)... در نزدیکی روستای «دورود» نیز که اعضای از خانواده نقشبندی آمادگی خود برای پذیرائی از راهپیمایان را اعلام کردند، همانطور که کاک امیر نیز بدرستی گفته است کمیته هماهنگی به اتفاق آرا دعوت آنها را رد نمود (ایشان در عین حال به گفتگوی خود با عده ای که مخالف این تصمیم بوده اند اشاره میکند. من شاهد اینچنین بحثی نبودم اما فکر نمیکنم مخالفتی جدی و از سوی تعداد قابل توجهی بوده باشد. در هر حال ما در موقعیت انتخاب بین بد و بدتر گیر نیفتاده بودیم و نان و سیب زمینی مردمان خودمان برایمان بسنده بود)...

۷- پس از چند روز طی مسیر (تاریخ آنرا بخاطر ندارم)، سرانجام خبر مسرت بخش فرا رسید و نیروی تازه ای در جمع راهپیمایان (و مطمئناً همه مردم کردستان) دمید. همه شانزده نفر زندانی آزاد شده بودند؛ تعدادی از آنها در جمع راهپیمایان حضور یافتند و ساعد و تندوست به نمایندگی از آنان سخنانی در قدردانی و سپاسگزاری از راهپیمایان و همه مبارزاتی که برای آزادی آنها انجام گرفته بود ایراد کرد.

همه ما در آن هنگام - بدلیل اینکه از دیگر تلاشهای همزمان با راهپیمایی و اتفاقات داخل پادگان بی خبر بودیم - تصور میکردیم تنها فشار راهپیمائیهای اعتراضی، عامل آزادی دستگیرشدگان بوده است. اما مدتها بعد، پس از اینکه یوسف اردلان (در آنزمان عضو شورای شهر سندج بدون اینکه ارتباط تشکیلاتیش با کومه له علنی باشد) و یدالله بیگلری (در آن هنگام دادستان انقلاب و بدون علنی بودن ارتباط تشکیلاتیش با کومه له) اقدامات خود

در این باره را برای اینجانب تعریف کردند، معلوم شد که قضیه پیچیده تر از اینها بوده است که ما تصور میکردیم. بنابراین اینجانب پس از آگاهی بر کل مآقع میتوانم اینچنین نتیجه گیری کنم که اولاً اگر راهپیمایی انجام نمیشد آزادی زندانیان محال بود. و ثانیاً در عین حال اگر دخالت آن دو رفیق بعلاوه کاک فواد (بعنوان عضو شورای شهر مریوان و در همراهی با سایر اعضا) در کار نمی بود، احتمال در بند ماندن و ازدست رفتن زندانیان بسیار زیاد بود و به عبارتی سرنوشتشان «به موئی بند بود». یعنی قضاوت کاک امیر مبنی بر اینکه «در این شرایط رژیم اصلاً نمیتوانست غیر از این کاری بکند» حکم صحیحی نیست و قصابی و جنایاتی که رژیم در کمتر از سه هفته پس از این قضایا نیز براه انداخت بسهم خود نادرستی چنان حکمی را نشان میدهد. من اگر روی این نکته مکث میکنم منظورم صرفاً نقدی از گفته کاک امیر نیست بلکه نقد مشکلی بس بزرگتر در میان کل جریان چپ است. دیدگاهی که سازماندهی و بازسازماندهی و توطئه های مصممانه دشمنان خلق در کشتار و قتل عام مبارزان آزادی و عدالتخواهی را دست کم میگیرد و تغییر اوضاع و تغییر تاکتیکهای دشمنان بشریت را هنگامی متوجه میشود که فاجعه رخ داده و کار از کار گذشته است. همچنین فرا نگرفتن و اهمیت ندادن به ترکیب کار علنی و مخفی و دخالت و تأثیر گذاری هم از «بالا» و هم از «پائین» را.

فاصله زیادی تا مریوان نمانده بود (تاریخ آنرا بیاد ندارم) که عصر یک روز کاک فواد به استقبال راهپیمایان آمد. با گفته های صمیمانه و دلنشین خود از راهپیمایان قدردانی نمود و گزارشی از اوضاع و چگونگی انجام مذاکرات با سران نظامی رژیم در پادگان مریوان را ارائه داد. نشان داد که اینان چگونه به راحتی دروغ میگویند و تمام تلاش مقامات از بالا تا پائین در جهت به ستوه آوردن مردم و تحمیل حضور نیروهای مسلح رژیم در داخل شهر است. از جمله به این اشاره داشت که هنگامیکه یک مقام مذاکره کننده همه باصطلاح استدلالهایش نقش بر آب شد و هیچ نکته منطقی ای برای گفتن نداشت به حربه «اجرای دستور ما فوق» متوسل شد؛ وانمود کرد که تلفنی مجدداً نظر مقامات بالاتر را میپرسد و... در حالیکه معلوم شد دستگاه تلفن اصلاً کار نمیکرد. کاک فواد پس از اتمام سخنانش فرصتی برای ماندن بیشتر نزد ما نداشت و برای ادامه کارزار خود به مریوان مراجعت کرد.

آخرین روز راهپیمایی، چند کیلومتر قبل از رسیدن به شهر مریوان، صدها تن به استقبال آمدند و وجد و شعف تازه ای به همگان بخشیدند. در صفوف میانی، پلاکات بزرگی خودنمایی می کرد که بر آن نوشته شده بود «کردستان را گورستان امپریالیستها و مرتجعین خواهیم کرد». در صفوف جلوتر عبدالله دارابی (که دومین بار بود

او را میدیدم) در پیشاپیش راهپیمایان و در تشویق زحمتکشانشان به متحدشدن و مسلح شدن شعار میداد و بقیه با صدای رسا تکرار میکردند....

پس از رسیدن به اردوگاه کانی میران، «مأموریت» راهپیمایان نیز پایان یافت و بازگشت هر فرد به اختیار خود او بود. من یکی دو روز دیگر در مریوان ماندم. مذاکرات به مراحل پایانی خود رسیده بود و فکر میکنم شب دوم پس از رسیدن به مریوان بود که اینجانب نیز در جلسه‌ای با حضور کاک فؤاد، شیخ عثمان خالدی، بهروز سلیمانی (مسئول سازمان چریکهای فدائی خلق در سنندج و...)، به احتمال زیاد ابو کریمی و دیگرانی که بخاطر ندارم، شرکت کردم؛ جلسه‌ای مشاوره‌ای برای بررسی و تدقیق متن توافقنامه‌ای که بنا بود بین شورای شهر مریوان و سران پادگان به امضا برسد. بر مبنای این توافق قرار بود کوچ کنندگان به شهر برگردند و یک نیروی انتظامی محدود وابسته به رژیم در شهر مستقر شود و ...

خبر توافق پخش شده بود و من در آنهنگام در اردوگاه کانی میران بودم. از گوشه و کنار (نه بصورتی همه گیر) زمزمه نارضایتی از سوی این و آن می شنیدم که مضمون همه آنها چنین بود: «اگر اینطور توافق شده پس چرا اینهمه بخود زحمت دادیم... و...». این در واقع ابراز نارضایتی‌ای بود منفی گرایانه و غیر رزمنده و بدون طرح بدیل مبارزه جویانه‌ای که در خور وضعیت موجود باشد (بعداً شنیدم که متأسفانه فعالین سازمان فدائیان خلق در مریوان، موضع مشابهی گرفته و به شیوه‌ای «ابن‌الوقتی» با توافق مذکور برخورد کرده‌اند؛ یعنی در حالیکه میدانسته‌اند که در آن شرایط معین راه دیگری بجز آن مصالحه وجود ندارد خواسته‌اند از طریق ابراز مخالفت، خود را «انقلابی» و «سازش‌ناپذیر» و دیگران را «سازش‌کار» قلمداد کنند). در چنین وضعیتی یکی میبایست نابجائی موضع «ناراضیان» را برملا سازد و بجای آن، دستاوردهای واقعی و ارزشمند مبارزه را برای توده‌های مردم حاضر در اردوگاه برشمارد و از سر نو بذر امید در دل‌هایشان بکارد؛ و چه کسی بهتر از کاک فؤاد میتواندست از عهده این کار برآید؟ در فاصله‌ای نه‌چندان دور، روبرویش ایستاده بودم که بلندگو را بدست گرفت و آن سخنان مشهور را بیان داشت... و سخنی از نارضایتی نماند و ...

قبل از بازگشت به سنندج چند رفیق دیگر را در دیدارهای چند دقیقه‌ای دیدم؛ از آن میان دیدار با حسین پیرخضری در ستاد حفاظت مریوان بود. تفنگی بر دوش داشت و نگاهش آنگونه نبود که در فروردین ۵۸ یا در تجمعی در سنندج هنگام خواندن یکی از اشعار ماموستا قانع در دی‌ماه ۵۷ دیده بودم. از چیزی نگران بود و دلم می‌خواست از او بپرسم رفیق عزیز از چه چیز نگرانی؟ افسوس که هرگز فرصت دست‌نداد^(۳).

بوسه دادن بروی دوست چه سود هم در این لحظه کردنش بدرود
سیب گویی وداع بُستان کرد روی از این نیمه سرخ و زان سو زرد
شعیب زکریائی مرداد ۱۳۹۸

(۱) - <https://www.radiozamaneh.com/346921> تیتر مطلب: «راهپیمایی مردم سنندج» در گفتگو با امیر حسن پور

(۲) - پارسال از طریق فیس بوک در گفتگویی با کاوه قریشی در باره نوشته ایشان تحت عنوان «انقلاب ۵۷ و تجربه‌ی نهادهای دمکراتیک در کردستان» (مندرج در شماره دوم ژورنال ایران آکادمیا) صحبت به راهپیمایی سنندج - مریوان کشید. ایشان با موافقت اینجانب گفته‌های مرا در این رابطه ضبط کرد و با قبول زحمت فراوان (که از ایشان بسیار سپاسگزارم) پیاده شده آنرا بمنظور ادیت و انتشار برایم ارسال داشت. از آنجا که حاصل کار هنوز فاصله زیادی با یک متن مورد رضایت اینجانب داشت از ایشان خواهش کردم آنرا منتشر نکند و کارهای نهایی را بخودم واگذار نماید. ایشان لطف کرده تقاضای مرا قبول کرد. در عین حال بعداً در نوشته خود نقل قولهایی از اینجانب آورده است که من با آن مخالفتی ندارم؛ اما اگر اشکالی وجود داشت، متنی که ملاحظه میکنید از نظر من معتبرتر است.

(۳) - همچنانکه میدانید تعداد زیادی از عزیزانی که نامشان آمده دیگر در میان ما نیستند. من آگاهانه تا آنجا که مقدور بوده عبارت «زنده یاد» را برایشان بکار نبرده‌ام تا مضمون مبارزه به غمنامه تبدیل نشود.